

## کلیات جمالی اردستانی

جمال الدین احمد متخلص به جمالی و معروف به پیر جمال اهل اردستان از مضافات اصفهان و از اکابر عرفای قرن نهم هجری بوده است. سلسله طریقتش به معروف کرخی می پیوندد و شعبه پیر جمالیه (از شعب سلسله معروفیه) بدو منتسب است. وی در انواع نظم و نثر توانا و استاد بوده و تمام اقسام شعر را نیکو میساخته است و در آثار خود بیشتر بشرح و تفسیر آیات و احادیث و شرح بیانات عرفا و اشعار شعرائی از قبیل سنائی، عطار، مولوی، شیخ محمود شبستری پرداخته و مکرر باشعار خواجہ حافظ تمثیل جسته است. کلیات او مشتمل بر مطالب عالیله اخلاقی و عرفانی و در واقع گنجینه سپر و سلوک می باشد. گویا معصوم علی شیرازی مؤلف طرائق الحقایق نسخه ای از کلیات ویرا (که شامل ۲۸ کتاب و جمعاً پنجاه هزار بیت بوده) در تصرف داشته است و از وی بسرقت برده اند. تا آنجائیکه اطلاع داریم تصنیفات پیر جمال بدین قرار است: ۱- احکام المحبین ۲- استقامت نامه ۳- بدایة المحبه ۴- بدایة المعرفه ۵- تنبیه العارفين ۶- روح القدس ۷- شرح الکنوز ۸- شرح الواصلین ۹- فتح الابواب ۱۰- کشف الارواح ۱۱- کنز الدقایق ۱۲- محبوب الصدیقین ۱۳- مرات الافراد ۱۴- مشکوة المحبین ۱۵- مصباح الارواح ۱۶- کتاب معلومات ۱۷- مفتاح الفقر ۱۸- مہر افروز ۱۹- ناظر و منظور ۲۰- نور علی نور ۲۱- نہایة الحکمه ۲۲- دیوان قصاید و غزلیات و ترجیعات و رباعیات و ... ۲۳- مثنویات متفرقه ۲۴- رسالہ سیف اللہ ۲۵- کتاب میزان الحقایق .

نسخه ای از کلیات وی در کتابخانه مجلس موجود و شامل کتابهای زیرین است :

فتح‌الابواب، مهرافروز، کنزالدقایق، تنبیه‌العارفین، محبوب‌الصدیقین، مفتاح‌الفقر، مشکوة‌المحبین، معلومات، مثنویات، استقامت‌نامه، نورعلی‌تور، ناظر و منظور، مرات‌الافراد، قصاید و غزلیات و ترجیعات و مستزادات و مفردات، کشف‌الارواح . . . . .

هدایت در ریاض‌العارفین نام او را محمد نوشته، ولی در غزلی که بلم‌جه محلی سروده احمد تخلص نموده است؛ بنظر هدایت پس از شیخ عطار بکثرت نظم و مزید مثنویات معارف آیات کسی از اهل‌حال نمیتواند با جمالی برابری نماید، وفات وی بسال ۸۷۹ هجری قمری اتفاق افتاده است .

(رك، طرائق‌الحقایق جلد دوم ص ۱۵۹، ریاض‌العارفین ص ۵۷-۵۳، فهرست‌کتابخانه

مجلس ص ۵۴۸-۵۴۵)

\*\*\*

نسخه‌ای از کلیات او جزو نسخ نفیس خطی مرحوم حاجی محمد نخجوانی در کتابخانه ملی تحت شماره ۳۶۵۶ موجود است قطع آن ۲۰/۵ × ۱۲ سانتیمتر، تعداد صفحات ۸۹۲، هر صفحه تقریباً ۳۵ بیت یا سطر، تمام صفحات مجدول و هر یک از کتابهای مثنوی دارای سرلوحه مجدول و مذهب زیبایی است .

در پایان کتاب مثنوی کشف‌الارواح و هم در خاتمه مثنوی روح‌القدس و رساله سیف‌الله تاریخ تحریر ۸۷۳ جلب توجه میکند و با توجه بتاریخ فوت پیر جمال (۸۷۹) معلوم میشود که نسخه حاضر در حال حیات وی نوشته شده است .

ضمناً نامه‌ای که پیر سال ۸۶۴ نوشته و بیتی که بسال ۸۶۶ انشاء فرموده نیز در

این نسخه ملاحظه و یادداشت شده است .

کلیات مذکور شامل این کتابهاست :

۱- رسالات و مکتوبات تا ص ۱۴۸ (از اول چند صفحه افتاده است)

۲- کتاب مثنوی کنزالدقایق از ص ۱۵۰ تا ص ۲۰۹

۳- کتاب مثنوی شرح الکنوز (بخش اول) از ص ۲۱۰ تا ص ۲۶۶

- ۴- کتاب مثنوی شرح الکنوز (بخش دوم) از ص ۲۶۷ تا ص ۳۰۹
  - ۵- کتاب مثنوی روح القدس (بخش سوم شرح الکنوز) از ص ۳۱۰ تا ص ۳۶۴
  - ۶- کتاب مثنوی تنبیه العارفين از ص ۳۶۴ تا ص ۴۵۶
  - ۷- کتاب مثنوی محبوب الصديقين از ص ۴۵۷ تا ص ۶۰۱
  - ۸- کتاب مثنوی کشف الارواح (یوسف وزلیخا) از ص ۶۰۲ تا ص ۷۲۴
  - ۹- کتاب مثنوی مصباح الارواح از ص ۷۲۵ تا ص ۷۳۲
  - ۱۰- کتاب مثنوی مشکوة المحبين از ص ۷۳۲ تا ص ۷۳۶
  - ۱۱- کتاب مثنوی مفتاح الفقر از ص ۷۳۷ تا ص ۷۴۹
  - ۱۲- کتاب مثنوی معلومات از ص ۷۵۰ تا ص ۷۵۶
  - ۱۳- رساله سيف الله از ص ۷۵۶ تا ص ۷۵۹
  - ۱۴- کتاب مثنوی مهر افروز از ص ۷۵۹ تا ص ۷۷۴
  - ۱۵- کتاب مثنویات متفرقه از ص ۷۷۴ تا ص ۷۹۳
  - ۱۶- نعتها، قصاید، غزلیات، ترجیعات و ترکیبات، مستزاد، مقطعات، فردیات  
از ص ۷۹۳ تا ص ۸۷۶
  - ۱۷- کتاب میزان الحقایق از ص ۸۷۶ تا ص ۸۹۲
- اینک مشخصات هریک از رسالات و مثنویات را بطور اختصار از نظر خوانندگان دانشمند میگذرانند.

۱- رسالات و مکتوبات: این رسالات اغلب در احوال درویشان و بزرگان صوفیه و اکثراً آراسته بآیات و احادیث و آمیخته بنظم است از اول چند صفحه افتاده و اسم آن معلوم نشد شاید مرات الافراد باشد؟

برای اطلاع از شیوه نگارش او چند جمله و یک نامه مختصر ذیلا نقل میشود:

در جائی نویسد :

«ای عزیز درین حال که کتابت میشود فصل نباشد که فصل در کتابهایی نویسند که آخر شده است و حال درویشان و سخن درویشان آخر ندارد، وصل دروصلست، دیدار در دیدار...» .

در باره اهمیت مثنوی مولوی چنین گوید :

«فقیر از لب و دندان حضرت سالار محققان پیر مرتضی علی اردستانی علیه السلام شنیده‌ام که فرمود حدیقه سنائی و فصوص شیخ محی الدین اعرابی قدس الله روحهما در يك ورق مثنوی مولانا جلال الدین رومی هست...» .

«رسالة اخری، هو الفتح، تتمه الفقر فخری؛ افتخار بقدر آوردن از آن جهت است که عزت بعد از فنا و فقر ابدیست و شیطان راه بان عزت نمی برد؛ چون در خود نیافته، اما عزتی که قبل از فنا عزیزانرا میباید زوال پذیر است و از عداوت نظر شیطنت سالم نیست و عزت مطلقاً عطا نیست، اما عزت اول عطای بی عملست و عزت ثانی عطاء نیست باعمل، از این جهت به ابد می پیوندد و عمل بی عطا خود در حساب نیست والسلام» .

«رسالة اخری، هو الفتح، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله... اما بعد، روز جمعه هفدهم ماه مبارك ربيع الاول سنه اربع وستين وثمانمائة بعد از نماز عصر در مرقد مطهر سلطان عارفان و عاشقان ابی محمد روزبهان قدس سره در حالت غلبه عشق و کمال درد که از راه پیکر زیبا منظر انسانی که شمع سرا پرده جمال و نور مستور در لمعات جلالست سر برزده...» ص ۵۴ کلیات .

۲- آتاپ کنز الدقایق مثنوی عرفانی است و دارای سرلوح مذهب و مجدول میباشد

و باین بیت شروع میشود :

مشعلۀ صبح سعادت دمید      و سوسۀ ظلمت عادت رمید

شاعر ضمن تبیین طریق هدایت که واصلان باظهار آن مکلف و مامورند گوید :

قافله پیرامن تبریز ماست      جوی ارس دیده خونریز ماست

آب ارس در ره و ما مبتلا      کشتی ما پاره و ما بی نوا ...

نیست کسی همچو جمالی اسیر خسته و دل بسته به بند امیر

این مثنوی در ۵۹ صفحه است و بدین عبارت ختم میشود :

«تم کتاب کنز الدقایق وسیف العالیق والحمد لله رب العالمین و...» .

۳- کتاب شرح الکنوز در سه قسم است، قسم اول دارای سرلوح مذهب و مجدول

است و چنین شروع میشود :

باسم عظیم و بسوزم جگر که عشق است و بس هر چه هست ای حکیم

ز عشق این عناصر بهم خوی کرد سه دشمن بیک آب در جوی کرد ...

و با توصیف، عشق بدین ابیات ختم میشود :

بدوزم دهان و بسوزم جگر که تا عشق سرکش چه آرد دگر

چو از عشق بود افتتاح کلام بر آن هم سخن ختم شد والسلام

این قسم در ۵۶ صفحه و هر صفحه چنانکه در مقدمه اشاره شد ۳۵ بیت است .

۴- قسم دوم چنین شروع میشود :

«بسم الله الرحمن الرحيم، افتتاح قسم ثانی از شرح الکنوز و کشف الرموز در بیان آنکه

سالک بر هر چه قرار گیرد سید راه اوست خواه نور و خواه ظلمت اگر لذت وصل خواهد

باید که بهیچ مقام ننگرد، خواه محنت بیند و خواه راحت...» ابتدای نظم چنین است :

بده ساقی آن می که آرد طرب باخر نیارد خمار و تعب

که هر می که آخر خمار آورد همه رنج و محنت بیار آورد

و بدین عبارات خاتمه یافته :

«تم القسم الثانی من کتاب شرح الکنوز والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی

خیر خلقه و مظهر حقه و مظهر لطفه محمد واله الطیبین وصحبه الاکرمین»

این قسمت از مثنوی در ۴۲ صفحه است .

۵- کتاب روح القدس قسم سوم از مثنوی شرح الکنوز و کشف الرموز را کتاب

روح القدس نام نهاده است و چنین آغاز میشود :

«بسم الله الرحمن الرحيم، مقدمه قسم ثالث از شرح الكنوز و کشف الرموز در بیان ظهور حقیقت عشق که سر ولایتش خوانند در صورت نبوت و ترقی کردن در شئون انبیا و آگاه بودن در هر مرتبه از سیر خود و ...».

جمالی در آمد به بتخانه باز که تا راز گوید بدان سرو ناز

ضمن مثنوی بتأویل این بیت مولوی پرداخته است که فرماید :

بشنو از نی چون حکایت میکند از جدائیهها شکایت میکند

جمالی گوید :

بیا تا زمانی حکایت کنیم چو مستان بیدل اشارت کنیم

اگر من شکایت کنم دور نیست که کس آشنای من عور نیست...

این مثنوی چنین پایان می پذیرد :

چو روح القدس بازم آرد پیام بنطق اندر آیم دگر والسلام

«تم الكتاب المسمى بروح القدس في يوم الاثنين سابع عشر ذي القعدة سنة ثلاث

وسبعين وثمانمائة والحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله»

کتاب روح القدس در ۵۴ صفحه و هر صفحه شامل ۳۵ بیت میباشد .

۶- کتاب تنبیه العارفين در ۹۲ صفحه است و چنین شروع میشود :

«بسم الله الرحمن الرحيم، ای فرزند يك لحظه بنددوار بنشین و خاموش باش تا بزرگی

حضرت سرور دانا بیان مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم بشنوی...». این مقدمه در دو صفحه

است و در اواخر آن گوید :

«ای اخی در کتاب حق که قرانست سورة والعصر بخوان و نيك تأمل کن و این فقیر

در این کتاب تنبیه العارفين تأویل سورة والعصر و بزرگی حضرت خواجه عالمیان که سلطان

اخرا الزمانست گفته ام اگر روح القدس مطالعه کنی بدانی که فضیلت شیخ شهاب الملة و الدین

عمر سهروردی و بزرگی شیخ زین الملة و الدین عبدالسلام کاموبی رفته و احوال حضرت

اکمل الکاملین پیر مرتضی علی اردستانی شمه نموده شده و اگر راه باین اشارت بری، بدانی

که طراران ایام چگونه انصاف از غافلان و مغروران می‌ستانند...» الخ

ابتدای نظم :

چشم و دل و جان در انتظار است	ساقی قدحی که نوبهار است
دل نیز فتاده در خمار است	می در دل جام بقرار است
لرزان تنگم چو سایه بید	برداشته‌ام دو دست امید
گر تشنه باده زلالی	بگذر تو ز خویش چون جمالی

باز گوید :

جویند حیات جاودانی	آنها که در این جهان فانی
بر دل همه داغ یار دارند ...	از هستی خویش عار دارند
پرکن قدحی و چنگ بنواز	ای ساقی فتنه جوی غماز
تا باز رهم زخود پرستی	برهان دلم از خیال هستی

این کتاب شامل چند حکایت عرفانی است و بدین عبارت و بیت خاتمه می‌یابد :

تم کتاب تنبیه العارفين والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد واله  
وصحبه و عترته اجمعين .

تا می نشوی ز خویش خالی چون سیر کنی ایسا جمالی

۷- کتاب «حبوب الصديقين سر لوحه زبائی دارد، این مثنوی در ۱۴۴ صفحه می‌باشد

و چنین شروع می‌شود :

ظلمت شب درید جامه غم ...	روز از نور عشق شد خرم
راه بتخانه نیز بنمایم	در میخانه شاد بکشایم
که بجز عشق نیست ملت و دین	صدق پیش آر و عاشقی بگزین
عشق پویاست در پی صادق	صدق پیش آر تا شوی عاشق
تا بری ره بغیب و سرّ دقیق	بشنو از عشق آیت تحقیق
راه احمد روی تو بی شک و عیب	گر ستانی ز عشق دیده غیب

دل بمحبوب دلنواز سپار  
 ای جمالی خموش باش و مرنج  
 تا شوی شاد کام آخر کار...  
 بیت آخر مثنوی این است :  
 کس شود راضی از درود و سلام  
 داستان دلست و عشق تمام

۸- کتاب مثنوی کشف الارواح (یوسف و زلیخا) . دارای سرلوح مجدول و مذهب است و با این بیت شروع میشود :

بنامت نامه را سر برگشایم  
 که اندر کوی عشقت می سرایم  
 این مثنوی در ۱۲۲ صفحه و هر صفحه دارای ۳۵ بیت یا سطر است . ضمن آن  
 سوره یوسف از اول تا آخر قسمت ب قسمت نقل و شرح و تفسیر شده است .  
 جمالی پس از نقل آیاتی چند و شرح آن به نثر مینویسد : «حالا گوش بنظم دار» و  
 بداستان پرسوز یوسف و زلیخا ادامه میدهد؛ تعداد سطرهایی که بنقل سوره یوسف و شرح  
 و تفسیر آیات آن به نثر اختصاص یافته تقریباً در حدود یک هزار سطر است؛ و با توجه  
 به تعداد صفحات آن و تفریق یک هزار سطر مذکور تعداد ابیات این مثنوی به ۳۲۷۰  
 بیت بالغ میشود .

ولی جمالی در یکی از نامدهایش بتعداد ابیات این مثنوی چنین اشاره کرده است :  
 «... اگر احوال اسرار قلبی نویسم پیدا شود که گناه چون باشد، کتاب کشف الارواح  
 بقدر دو هزار و پانصد بیت در تأویل سوره یوسف علیه السلام نوشته شده، همراه کتاب  
 محبوب الصدیقین فرستاده خواهد شد مطالعه فرماید تا معلوم کند که چه چیز باشد که موجب  
 گناه باشد... والسلام». ص ۱۳۲ کلیات

مثنوی کشف الارواح بدین عبارات مختوم است :  
 «تم کتاب کشف الارواح بحمد الله خالق الاصباح والصلوة علی رسوله سیداهل الفلاح  
 وعلی آله واصحابه ما تعاقب الصباح والرواح فی یوم الاربعاء ثالث عشر صفر ختم بالخیر  
 والظفر سنة ثلاث وسبعین وثمانمائه هجریه نبویه مصطفویه» .



اینک ایاتی چند از این مثنوی یوسف و زلیخا نقل و توجه آقای دکتر خیامپور  
مخصوصاً بدان جلب میشود :

یقین سودای گنج و زر ندارم	چه جای زر که فکر سر ندارم
که جان در آتش و دل مست و شیدا است	بذکر یوسف و درد زلیخاست
چو حق فرمود ذکر احسنست این	یقین وادی قدس و ایمن است این
که تقویم نکو قلب حزین است	که انوار سموات و زمین است
یقین این باده اندر کاسه ماست	که کام یوسف و جام زلیخاست
جمالی این حدیث نغز پر حال	بخوان در گوش اهل ذوق و اقبال
چو یوسف شد جدا از کفه کیل	بپردنش بخلوتخانه میل
چو سرو استاد در نزد شه روز	که بدشه خوی و شه آئین و شه سوز
چو شاه مصر دید آن پیکر خوب	که دارد فتنه در چشم پر آشوب
فرستادش بسوی طالب خویش	که تا طالب به بیند غالب خویش
.....	.....
زلیخا چون در آن جوهر نظر کرد	دل یوسف از آن دیدن اثر کرد
.....	.....
دلا بگشا در میخانه عشق	بمیخواران رسان پیمانه عشق
بیان کن سر عشق اندر فسانه	که تا سیمرغ یابد آشیانه
بذکر یوسف و عشق زلیخا	بحال اندر عیان کن این نشانها
چو یوسف با زلیخا آشنا شد	خرد یکسو نشست و بی نوا شد...

در بیان محبت فرماید :

محبت شمع جان مقبالانست	محبت رهنمای بندیانست
محبت دایماً بخشنده باشد	از ان اصل محبت زنده باشد
محبت چیست؟ سیمرغ الهی	محبت میکند کشف کماهی
دلی کو گشت مجروح محبت	بود پیدای در او روح محبت

در زندانی شدن یوسف گوید :

زلیخا چونکه در میدان خجل شد  
بفکر یوسف و زندان دل شد  
چو یوسف شد خرامان سوی زندان  
زلیخا شد همان لحظه پشیمان ...

بعد ضمن حکایتی به خواب ولید پسر ربیع که سلطان مصر بود اشاره کرده و در پایان آن چنین گفته است :

جمالی سوخت جان من در این راز  
بهل این سوز دل روسوی آغاز ...

۹- کتاب مثنوی مصباح الارواح در پایان کشف الارواح آمده و در حدود ۷ صفحه است، بهمان وزن کشف الارواح؛ این مثنوی هم بسال ۸۷۳ خاتمه یافته و در آخر آن چنین گفته است :

بمشتاقان سپار این کشف ارواح  
که تا یابند از این ارواح مصباح  
در این مثنوی این بیت جلب نظر میکند :

زهجرت شصت و شش با هشتصد سال  
گذشت ای راه جوی کوی اقبال

۱۰- کتاب مثنوی مشکوة المؤمنین این مثنوی در ۵ صفحه است و چنین شروع میشود :

ای گزیده جهان و هر چه در اوست  
جان عالم توئی و عالم پوست ...  
تا جمالی غبار کوی تو شد  
محو زلفین مشکبوی تو شد  
و بدین بیت خاتمه می یابد :

چون جمالی جدا شو از اغیار  
تا در آئی بصفه ابرار

۱۱- کتاب مثنوی مفتاح الفقر در ۱۳ صفحه است و چنین شروع میشود :

اعلم یا اخی ان الانبیا والاولیا ... ای عزیز محمود غزنوی ... الخ .  
و بدین بیت پایان مییابد :

ز آنکه بیمن فقرا، ای غلام  
واصل دلدار شدی والسلام

۱۲- آتاق معلومات این مثنوی در ۷ صفحه است و چنین شروع میشود :

ای رفیق ره و حریف مدام  
وی طلبکار رند درد آشام

خوش بدور آر جام مالا مال  
تا شود کام عقل بیخود و لال  
و چنین خاتمه مییابد :

تا جمالی جمال عشق بدید  
روی دل در پلاس فقر کشید  
تا که نامحرمش ند بیند روی  
تا خورد فاش باده برسرکوی  
تم کتاب معلومات اسرار القلوب و مفهومات انوار الغیوب .

۱۳- رساله سیف الله در ۳ صفحه است و در آن به معنی چند بیت گلشن راز اشاره شده است .

این رساله با این بیت شروع میشود :

بیزم اهل حق ای مرد خاموش  
بکام جان و دل از ساغر گوش  
و در آخر آن گوید :

مجو همچون جمالی فیض از ایام  
چو چشم مست جانان ساقی آشام  
تمت الرسالة المسماة بسيف الله والحمد لله... فی یوم الاثنین من اواخر جمادی الاول  
سنه ثلاث و سبعین و ثمان مائه .

۱۴- کتاب مهر افروز این مثنوی دارای سر لوحه مجداول و مذهب و در ۱۵ صفحه است و چنین شروع میشود : گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«ای عزیز بدانکه نبوت و قدرت از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم راضی اند...» این مقدمه ۱۱ سطر است و مثنوی با این بیت آغاز میشود :

بمحبت درآی و شو تسلیم  
تا که همت کند ترا تعلیم

در اواخر این مثنوی در شرح معنی آیه‌ای وزن تغییر یافته است و خود چنین اشاره کرده :

سیرت محبوبم آمد در نظر  
صورتش هم یافت خوش وزنی دگر  
یکدو حرفی بشنو از آثار عشق  
تا نلغزی برسر بازار عشق  
و چنین خاتمه می‌یابد :

«تم کتاب المسمى به مهر افروز والحمد لله والمنة وعلى رسوله وحبیبه وحبیبه  
حبیبه ومحب حبیبه الصلوة والتحیه» .

۱۵- کتاب مثنویات متفرقه دارای سرلوحه مجدول و مذهب و در ۲۰ صفحه است.

چنین شروع میشود :

عشق تو مرا بیساز برداد

خشنودم از آنکه سخت تر داد

۱۶- نعتها و غزلیات و قصائد و ...

بعد از مثنویات متفرقه ۷ صفحه مجدول سفید باقی مانده است. سپس به ترتیب نعتها،  
غزلیات و قصائد و ترکیب بند و ترجیع بند و مستزاد و مقطعات و فریادها را مجموعاً در ۹۴ صفحه  
آورده است که ذیلاً نمونه‌ای از هر یک نقل میشود. در مطلع نعت رسول اکرم گوید :  
مصطفی فردست و جامع همچو آب همچو آب و آفتاب و ماهتاب  
از غزلیات اوست :

خنك آنكس كه دلش مایل درویشانست  
دل كه مشتاق بود و اصل درویشانست  
گنج پنهان كه جهان در طلبش می پویند  
آشكار است ولى حاصل درویشانست  
آن محیطی كه نه قعر و نه كناری دارد  
قطره از لب و از ساحل درویشانست ...  
تا جمالی قدح در دی مستانه كشید  
رند و او باش شد و داخل درویشانست  
فرزند بی ترحم نامهربان امیر  
غافل ز حال خویش وز هجران این فقیر

دل من مبتلاست چتوان کرد

درد من بی‌دواست چتوان کرد

عمر من میرود دریغ دریغ

مرگش اندر قفاست چتوان کرد

نرگس مست اوست رهزن دل

غمزه اش رهنماست چتوان کرد

چون جمالی گدای آن شاهست

میل شه با گداست چتوان کرد

آن ترك غارت جوی را در ملك هندو یافتم

یعنی كه آن شاه نجف در كوی كاهو یافتم

## خیزی ای جمالی خاک شو در زیر پای مقبالان

زیرا که تاج سروران در خاک آن کو یافتم

عشق تا تخت و علم بر افق اعظم زد  
چون جمالی هوس گوشه نشینی کردم  
عقل و دین هر دو بیفکند و جهان برهم زد  
در وصف سعدی گوید :

دل شد بکوی سعدی در جستجوی سعدی  
سعدیست جام صهبا، سعدی است ساقی ما  
در خاک پاک سعدی، بسرشته عنبر عشق  
بیناست بر حقیقت، هر کس که دیده باشد  
در کاسه جمالی است، ای دل کبابِ مخمور  
و نه که در غم سوختم و زمن کسی آگه نشد  
دی دیدمش چون ماه نوهردم بیرجی سیراو  
گفتم که ای مه تا بکی دور از تو نالم همچونی  
گفتم نگوئی ای قمر کز تو کجایا بم خبر  
گفتم جمالی در غمت عمریست تا جان میکند  
در وصف کامو<sup>۱</sup> و عبدالسلام کاموئی گوید :

بر کام ماست امروز جام مدام کامو  
سلطان کشور جان، خورشید ملک معنی  
کاموست جان عارف، عارف دل مکشف  
شاهست زین کامو دستی بدامنش زن  
جان جمالی امروز سرمست زین دین شد

این غزل بلبجه محلی نیز از اوست :

۱- کامو نام دهی از دهستان جوشقان بخش میمه شهرستان کاشان است.  
(فرهنگ جغرافیائی رزم آرا)

مُوَ جَزَكَرَانَ خَذَا رَا كُمْ حَالَ زَارِ زَارُو  
 از عشق آن میر آنه اوخا خبر ندارو  
 جُنْدَرُ وِوَدَشْتِ تَا مُوَ اَز شَارِ دُورِ كَفْتَانِ  
 مَنَزَلِكَهُمْ زَنَانَخَا اَز مَارِ چُو و مَارُو  
 بردشتان که هِنیّان بوکم نظر نمی نو  
 در بُندِ جُنْدِهِ بُو نِشْتِ خَاصَه که نُوهُو آرو  
 پُریان ز راه اِرسَانِ کِریان و زار و ترسان  
 هَر كُمْ بَدیدِ پِرسَانِ كُمْ یارِ درجه کَارُو  
 صَلْحُو دَلَشِ بَا حَمْدِ یَا خَا هَمَانِشِ وِرْدُو  
 آری بِنْدِ مُسَلْمَانِ یَا کَافِرِ تَتَّارُو

چند مطلع از قصاید او :

صبح روشن گشت یا مهتاب بالاستی      یا ز نور دلبرم عالم چنین زیباستی  
 یار طلب دلا اگر مست شراب کوثری      خرقه بسوز و جان فشان گر تو حریف دلبری  
 ای مانده چون سکندر در عجب و کبریائی      کبریت را بسوزان از بهر روشنائی  
 چو زلفت روز و شب جانا پریشانم بجان تو      چو چشم مست مخمور تو حیرانم بجان تو  
 دلی کو مخزن اسرار باشد      کجا میباش بسوی یار باشد...  
 نه پیچی سر زمیخانه جمالی      گرت صد زخم از اغیار باشد  
 یا ای دلرهاکن عقل و تدبیر      که از تدبیر زاید مکر و تزویر  
 امام و هادی و مهدی دلا علی است علی      دلیل و رهبر و رهدان ما علی است علی  
 ترکیب بند :

بیا که باده صافست و جام مالامال      بیا که بردل و جان زد نسیم صبح وصال...  
 .....  
 رضی و راضی و مرضی و مرتضاست علی      انیس خاطر دانای مصطفاست علی

چندتر جیع بند :

یار هویدای قدیمی علی است      دامن او گیر که شاه غنی است

\*\*\*

گفت که احکام بدستور ماست      حسن دو عالم همه از نور ماست

\*\*\*

چون ماو من از میانه برخاست      عشق آمد و ملک دل بیاراست  
از مستزادات اوست :

تا مهدی فرخنده از این غار بر آمد      جسم همه چنان شد  
این صبح سعادت زرخ یار بر آمد      زان قتنه عیان شد  
از مقطعات اوست :

آن ضیف که فرمود ولی نعمت ما      ای جان پدر که خوش گرامی دارش  
از فردیات اوست :

گفتم دل ریش ریش دارم      گفتا که بیا و بر نمک زن

ای عاشقان، ای عاشقان، درمان زجانان میرسد

ای بیدلان، ای بیدلان، خوش بوی پنهان میرسد

۱۷- کتاب *میزان الحقایق* شاعر رباعیات خود را در کتاب *میزان الحقایق* جمع کرده

است سرلوح مذهب و زیبایی دارد، این کتاب در ۱۶ صفحه و هر صفحه شامل ۱۲ رباعی است  
از آن جمله است :

آشفگی از زلف پریشان دارم      وین قتنه من از غمزه ترکان دارم  
گر خسته دل و تشنه جگر ماندم      بالله گله از لعل بدخشان دارم  
قومی که بیام دیر ناقوس زنند      بهزانکه در کعبه بسالوس زنند  
سجاده و تسبیح بمی بفروشنند      بهتر که ندای عقل و ناموس زنند

\*\*\*

در خاتمه سپاسگزاری از آقای سید یونسی رئیس محترم کتابخانه ملی تبریز که  
در مورد استفاده اینجانب از نسخ نفیس خطی تسهیلاتی فراهم میفرمایند، وظیفه ایست که  
ادای آن ضرورت دارد .